



اعتذار از گناه ناکرده

مدیر محترم گرامی نامه گزارش میراث - دام علاه -
بعَدَ التَّحِيَّةِ وَالثَّنَاءِ،

انتشار شماره‌های ۱۵ و ۱۶ از آن مجله ارجمند را فرخباد
می‌گویم. بپایاد و ببالاد!

خدای را سپاس که گزارش میراث با هم‌قدمی
هم‌قلمان نکته‌سنج، بیش از پیش رونق می‌گیرد و روز
به روز مایه‌ورتر و آگاهی بخش‌تر می‌شود. تا باد چنین
بادا!!

الحق گزارش میراث، در کنار آینه میراث - که بویژه
به همت دوست ارجمندمان، جناب کیان‌فر، رنگ و روی
و آبروی دو چندان یافته است -، مجله‌ای خواندنی و
ماندنی شده، و برای امثال این طالب علم که از مرکز
کشور، بیش و کم دوراند، روزنه‌ای است به جهان پُر
تپش و پُر تکاپوی تحقیقات اسلامی و ایرانی که برکات
فراوان دارد.

چون از آغاز انتشار آینه میراث (چه دوره قدیم و
چه دوره جدید) و نیز گزارش میراث، حَسَبِ الْأَمْرِ در
مقام خدمتگزاری بوده و پیوسته ارتباط قلمی خود را
با مجلات مرکز «میراث مکتوب» حفظ کرده‌ام، و چون
على‌الخصوص در مورد ارسال نکات و ملاحظات
متن پژوهانه به گزارش میراث، آن هم با استمرار، موافق
درخواست مدیر مسئول محترم عمل کرده‌ام، این جرات
و جسارت را به خود می‌دهم تا از پاره‌ای تصرفات که
در یادداشت اخیر مخلص (تحت عنوان: «آزادی» و
«آزادی کردن» / ش ۱۵ و ۱۶، ص ۱۶ و ۱۷)، صورت
بسته است، اظهار تعجب و تحسّر کنم.

در یادداشت خود، نوشته بودم: «دکتر محمد
استعلامی»، چاپ شده است: «محمد استعلامی».

باز نوشته بودم: «دکتر استعلامی»؛ چاپ شده:
«استعلامی».

نوشته بودم: «شادروان استاد عبدالباقی گولپینارلی»؛
چاپ شده: «گولپینارلی».

نوشته بودم: «دکتر توفیق ه. سبحانی»؛ چاپ شده:
«سبحانی».

نوشته بودم: «آقای کریم زمانی»؛ چاپ شده: «کریم
زمانی».

نوشته بودم: «استاد عباس اقبال آشتیانی»؛ چاپ شده:
«عباس اقبال آشتیانی».

نوشته بودم: «آقای مرتضی مدرسی چهاردهی»؛ چاپ
شده: «مرتضی مدرسی چهاردهی».

نوشته بودم: «زنده‌یاد مرحوم دکتر جعفر شعار»؛ چاپ
شده: «جعفر شعار».

نوشته بودم: «استاد دکتر علی رواقی»؛ چاپ شده:
«علی رواقی».

و نوشته بودم....

از موارد غریب و عجیبی چون حذف نوبت چاپ نثر
و شرح مثوی شریف در إرجاع، که حکمت آن معلوم
نشد، و ... و ...، دم نمی‌زنم، لیک برآستی شرمسار می‌شوم
اگر خوانندگان محترم گزارش میراث بپندارند من بنده در
یادکرد نام بزرگان فرهنگ و پژوهش و قبیلۀ کلمه، حتی
أدب عرفی را فرو نهاده و آنگونه که چاپ شده است
قلم زده‌ام!!

بر من مباد کسانی را که سالها به نوعی از رهگذر
نوشتارهاشان نکته‌آموزی و دانش‌اندوزی کرده‌ام آنگونه
سبک و سهل‌انگارانه نام ببرم. این طالب علم حتی اقربان
خود و دوستان صمیم را بی‌لفظ «آقا» یا «خانم» مخاطب
قرار نداده و نمی‌دهد، آنگاه چگونه بزرگوارانی را که



همگی به سنّ و سال از من مهتر، و به دانش و بینش در مقام راهنما و آموزگارم بوده و هستند، به عباراتی که در عُرفِ عوام ما نیز مؤدبانه نیست یاد کند؟!

دانشمندی چون استاد دکتر علی رواقی از روزگاری که راقم، نوجوانی سیزده ساله بوده، همواره با حوصله‌مندی و گشاده‌روئی پاسخگوی پرسشهای متن شناختی‌ام بوده است و بر این بنده حقّ استادی دارد.

شادروان استاد عباس اقبال آشتیانی از «مشایخ مشایخ» علمی مخلص محسوب است و نسل ما به دیدن مکتوبات و مطبوعات امثال او دیده‌ور شده است. آنگاه به خود پذیرانم که استادم را «علی رواقی» بنامم و حتی از بیان: «آقای...» تن بزنم، و استاد استادانم را «عباس اقبال» بگویم و باز به همین نحو از دیگر کسانی که هر یک بر من و مانند من حقوق عظیم دارند به نام کوچک و بی‌ادای احترام یاد کنم و بگذرم؟! ... هرگز!

صاحب این قلم حتی زمانی که تلمیذوار در مناقشات علمی و قلمی احوانا درباره اُقوال و آراء چُنین و کِنین و کِنعمتان، «لِمَ» و «لَا تُسَلِّمَ» گفته، پیوسته زبان حالش بدین بیت گویا بوده است که:

اینهمه بی‌هده ژاژخایی، نیست جز محض طبع آزمایی
ورنه اندر طریق گدایی، من همان باستانی گدایم!

امیدوارم با این توضیحات، بویژه در محضر خوانندگان گرامی گزارش میراث و صاحبان آن نامهای ارجمند، روسفید شده باشم و دانسته باشند که ترک ادب یاد کرده و مخاطبت، از این طالب علم سر نزنده است.

کامگاری‌خادمان این سنت و فرهنگ را از دادار پیروزگر خواهانم.

جويا جهانبخش
اصفهان - مدرسه علمیه باقریه (دربکوشک)
هفتم اردیبهشت ماه جلالی / ۱۳۸۷ هـ. ش

جناب آقای ایرانی

سر دبیر محترم نشریه گزارش میراث

با سلام و آرزوی موفقیت برای شما و همکاران گرامیتان.

ضمن عرض تبریک برای انتشار این نشریه که هر شماره پرمحتواتر و آراسته‌تر از شماره پیش منتشر می‌شود و نیز

اظهار تشکر و سپاس برای سرمقاله‌های خواندنی‌تان که در آنها به مسائل مهم و ناگفته چاپ و نشر متون کهن می‌پردازید، موضوع مهم دیگری را یادآور می‌شوم که به نظرم جای طرح شدن در این مباحث را داشته باشد.

در کنار مسائل مربوط به حقوق صاحب اثر و مشکلات او، به‌خصوص در مورد بازچاپ متون کهن، این پرسش مطرح می‌شود که «صاحب اثر» کیست و کسی که مبادرت به چاپ اثری قدیمی می‌کند، با انجام چه نوع فعالیتی بر روی اثر، صاحب حقوق آن می‌شود؟ آیا صرف دسترسی داشتن به نسخه‌ای و اقدام به چاپ آن، شخص را نسبت به آن اثر صاحب حق و حقوقی می‌کند و اگر پاسخ مثبت است، حدود این مالکیت چیست؟

پژوهنده‌ای، سالها بر روی نسخه‌ای کار می‌کند و با جستجوی نسخه‌ها و از سر گذراندن روند پرحمت و طاقت‌فرسای تصحیح متن، اثری دیرین و دور از دسترس (به واسطه زبان و نثر و ابهامات) را احیا و بازآفرینی می‌کند و با یادداشت‌هایی روشنگر — که آنها نیز دستاورد تتبع بسیار در آثار گوناگون‌اند — شرحی از آن به دست می‌دهد و گره‌هایش را برای خواننده می‌گشاید. اما در کنار آن، اثر دیگری منتشر می‌شود که کسی صرفاً با امکانات امروزی به چاپش رسانده و در دهها نسخه تکثیرش کرده است و اگر هم با افزوده‌هایی آن را فربه ساخته است، افزوده‌ها، فراتر از رونویسی نکاتی از منابع عمومی دسترس نیستند. اهتمام‌گر این‌چنینی، گاه حتی زحمت رونویسی متن را هم به خود نمی‌دهد و به سبب تنگی مجال، نسخه یا رونوشت آن را در اختیار حرف‌نگار می‌گذارد تا حتی بخش عمده دشواری‌های قرائت متن بر دوش او بیفتد و آنچه را هم او نتوانسته بخواند به امان خدا رها می‌کند. آیا او نیز بدین ترتیب صاحب اثر می‌شود و اگر کسی بخواهد از آن متن نقل یا استفاده دیگری کند (مثلاً تهیه روایتی آسانخوان برای مجموعه میراثبان خود شما) آیا باید از اهتمام‌گر اجازه بگیرد و حقوقی برای او قائل شود؟

امیدوارم شما و خوانندگان آگاه به این مسائل، به روشنگری در این باره بپردازید.

با احترام

بهرام ورجاوند

۲۲/۱۲/۱۳۸۶

سردبیر گرانمایه نشریه گزارش میراث

با سلام و آرزوی کامیابی برای شما و همکارانتان، در بخش «بررسی کتاب» (ص ۳۶-۳۹) شماره ۱۳-۱۴ (مهر و آبان ۸۶) آن نشریه وزین، مطلبی به قلم آقای علی صفری آق‌قلعه درباره قلندریه در تاریخ آمده که در بردارنده نکات تحقیقی ارزشمند و خواندنی بسیار است؛ با این حال نویسنده گرامی در بخشی از این نوشته نظرهایی درباره پاره‌ای مسائل ایران باستان مطرح کرده‌اند که توضیح مواردی از آنها ضروری می‌نماید:

ایشان نوشته‌اند که «گویا پیش از اسلام و به‌خصوص در دوره ساسانیان اتاق‌هایی دربسته و غارهایی طبیعی بوده که در آنها مواد مخدر بخور می‌دادند». این موضوع در هیچ‌یک از منابع نیامده است. تنها مورد، همان اشاره هروودت است به استفاده سکاها از حمام بخار شاهدانه که نویسنده هم چند سطر بالاتر بدان اشاره کرده است. پیشتر نیبرگ، ایرانشناس سوئدی، از جمله با استناد به همین نکته نتیجه گرفته بود که ایرانیان، و زردشت، برای مستی و مخموری و وجد و سماع، شاهدانه مصرف می‌کردند. هنینگ در مجموعه سخنرانی‌هایش (که با عنوان زرتشت سیاستمدار یا جادوگر چاپ و به قلم کامران فانی به فارسی هم ترجمه و منتشر شده) این نظر را قاطعانه رد کرده است.

هرچند «استفاده مراجع دینی زردشتی از مواد مخدر» همچنان جای پژوهش دارد، با این همه هنینگ در همانجا بسیاری از زوایای این موضوع را کاویده و استفاده ارداویراف از این ماده را شرح داده است که خواننده برای آگاهی از آن می‌تواند به این اثر مراجعه کند.

نویسنده محترم سپس به حرف‌نویسی واژه مگ و هزوارش‌نبودن آن اشاره می‌کند که نگارنده این سطور منظور از ذکر این نکته و ارتباط آن را با موضوع درنیافت

و همین‌طور اهمیت مطلب بعدی را که درباره بیدار شدن ارداویراف از خواب است و سپس سخنان او.

اما پیش از آن، نویسنده به «پنام» اشاره کرده و گفته است که در آتشکده‌ها هم بخور می‌دادند و اینکه «استفاده از پنام — آن هم برای موبدان و نه مردم — برای جلوگیری از تأثیر این مواد بر روی آنان بوده است». اولاً همچنان‌که اشاره شد، هیچ شهادتی برای رواج مصرف مواد مخدر در میان ایرانیان باستان در دست نیست؛ ثانیاً جز موبدان کس دیگری اجازه نزدیک‌شدن به «آتش مقدس» را ندارد، از این رو پنام را هم فقط و فقط موبدان پرستار آتش می‌بستند تا نفسشان آتش را نیالاید و این موضوع به صراحت در منابع دینی تأکید شده است؛ از این گذشته اگر هدف محافظت در برابر بخور بوده است، چرا مردم عادی نمی‌بایست از این محافظ استفاده می‌کردند؟

پیروز باشید

اسفندیار گشتاسبی

دوست دانشمندم؛ جناب آقای ایرانی

از محبت شما در ایجاد ارتباط بین دو نشریه بسیار شاد شدم. کاری که می‌شود، پیشینه دارد. آنها که بر جای ما نشسته بودند از دهه‌های این مناسبات را داشتند. مقصودم ارتباط میان خاطرات وحید، وحید، ارمغان، یغما، صدای فردا، سپیده فردا و حتی موزیک است که نشریه‌ای تخصصی بود و غیرعامی؛ هرچند می‌شود از موزیک و موسیقی علمی هم سخن گفت. آنجا که ساز می‌شود فناوری حاصل از کوبش الکتریکی و به دست آمدن صدای چهجه بلبل از نای اسباب‌بازی کودکانه‌ای. مگر در ماهواره‌ها نمی‌بینیم؟

درود و بدرود

سیروس مهدوی

مدیرمسئول فصلنامه اباختر

